

۲	مقدمه.....
۲	اصول حاکم بر تربیت خانواده.....
۲	بیان استدلال اصل عدم تکلیف به امر حرجی.....
	سؤال..... خطا محل یاب تعریف نشده.
	پاسخ..... خطا محل یاب تعریف نشده.
۳	استدلال اوّل.....
۴	سؤال؟؟؟.....
۴	استدلال دوّم.....
۴	تنقیح مناط قاعده عسرو حرج.....
۵	جواب تنقیح مناط.....
۵	سؤال؟؟؟.....
۵	سؤال؟؟؟.....
۵	استثناء باب حرج.....
۶	حاصل بحث.....
۶	اصل عدم تکلیف به امر ضرری.....
۷	اصل احتمال تأثیر.....
۷	سؤال؟؟؟.....
۸	سؤال؟؟؟.....
۸	مراحل تربیت.....
۹	سؤال؟؟؟.....
۹	نتیجه گیری.....
۱۰	سؤال؟؟؟.....
۱۰	اصل عدم وجود پیامدهای مخرب.....

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

در تکلیف تربیتی مباحثی شده که اعم از بحث خانواده است و بیشتر به عنوان قواعد کلی و عام می‌توان مطرح کرد.

[ارزیابی ۱] نظر گذاشت:

نقطه به ماقبل خود می‌چسبد.

اصول حاکم بر تربیت خانواده

از نظر فقهی، قواعد و اصولی حاکم بر تربیت خانواده وجود دارد که دارای ضوابط و شرایط خاص هستند که بخشی در مباحث گذشته مطرح شد.

[ارزیابی ۲] نظر گذاشت:

فاصله کامل میان دو کلمه الزامی است.

این اصول حاکم بر اعمال، روش‌های تربیتی و فعالیت‌هایی است که در مقام تأدیب و تربیت خانواده باید آن

[ارزیابی ۲] نظر گذاشت:

ویرگول به ماقبل خود می‌چسبد.

را انجام داد.

این اصول عبارتند از:

[ارزیابی ۴] نظر گذاشت:

رعایت نیم‌فاصله الزامی است.

۱) اصل عدم تکلیف متربی به یک چیزی که محال ذاتی است.

۲) اصل عدم تکلیف متربی به امری که وقوعاً محتمل نیست و محال است.

۳) اصل عدم تکلیف به امر حرجی بود یعنی چیزی که برای دیگری و متربی دارای حرج است.

بیان استدلال اصل عدم تکلیف به امر حرجی

در این جا دو شکل وجود دارد:

[ارزیابی ۵] نظر گذاشت:

تنوین لازم است. «مثلاً»

۱) گاهی آن کاری که می‌خواهد در مقام تربیت انجام دهد، برای خود شخص عسر و حرج دارد. مثلاً اگر بخواهد

به کودک قرآن یاد دهد، برای خود شخص و مربی، عسر و حرج دارد. ادله لاجرج این تکلیف را بر می‌دارد.

۲) گاهی آن کار، برای شخص دیگری، حالت حرج دارد و آن کودک یا نوجوان یا فردی که طرف تربیت و تأدیب

او است در رنج و سختی قرار می‌گیرد. مثلاً می‌خواهد به کودک نماز و قرآن یاد بدهد، ولی او در سختی و حرج قرار

می‌گیرد.

سؤال

اگر گفته شود که ادله «ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» (حج/۷۸)، این مورد را شامل نمی‌شود. چون آن ادله می‌گویند: اگر کارهایی که تو به آن مکلف هستی حرجی شد از تو برداشته می‌شود.

مثلاً اگر وضو یا غسل حرجی شد، از تو برداشته می‌شود. اما اگر کار تو موجب شود که دیگری در عسر و حرج قرار گیرد. چطور است؟

در قسم قبلی ادله «ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» (حج/۷۸)، رافع می‌شود؛ اما این جا که تکلیف برای من آسان است؛ اما موجب می‌شود که مرتبی در عسر و حرج قرار بگیرد، آیا این جا رفع تکلیف می‌شود و الزام آن در جایی که الزامی است برداشته می‌شود؟

پاسخ

می‌گوییم: شاید ادله حرج این مورد را نگیرد، اما دو دلیل وجود دارد که الزامش را برمی‌دارد:

استدلال اول

استدلال اول این است که ادله لاجرح اطلاق دارد- البته این را فقها بحث نکرده‌اند و در جایی مطرح نیست- که «ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» (حج/۷۸) که حرجی در دین قرار داده نشده است، اعم است از این که خود او در حرج قرار بگیرد یا دیگری در حرج قرار بگیرد.

البته در بعضی جاها دلیل خاص دارد. مثلاً در جهاد، شما وقتی جهاد می‌کنید، دیگری در حرج قرار می‌گیرد که آن، موردش حرج است و ادله شامل آن نمی‌شود.

ولی در جایی که کاری متعلقی دارد و حالت عادی‌اش حرج‌آوری نیست؛ اما به طور خاص، در یک جایی، با توجه به شرایطی، موجب حرجی در کار این شخص می‌شود، ادله و مطلقات این مورد را شامل می‌شود.

چون ادله «ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» (حج/۷۸) و روایات رفع حرج، ظهورش این است که اگر تکلیف خود من حرجی شد، مثل وضو و غسل و ... رفع می‌شود. اما این که این کار من دیگری را در حرج قرار دهد، معمولاً این را نگفته‌اند که برداشته می‌شود و اگر ظاهر کلمات فقها را بگیریم، این ادله اختصاص به تکلیف خود شخص دارد و ربطی به دیگری ندارد.

[ارزیابی ۶] نظر گذاشت:

بعد از فعل «می‌گویند»، از دو نقطه استفاده می‌کنند. می‌گویند:

[ارزیابی ۷] نظر گذاشت:

در حد امکان تکیه کلام‌هایی مثل «این» و «آن» را حذف کنید.

[ارزیابی ۸] نظر گذاشت:

طبق آیین‌نامه:

آیات و روایات پررنگ شده و اعراب‌گذاری شوند؛ با توجه به اینکه، آدرس آیات در انتهای آیه و آدرس روایات در باورقی درج می‌شوند.

[ارزیابی ۹] نظر گذاشت:

استدلال اول

[ارزیابی ۱۰] نظر گذاشت:

فاصله بین کلمات زیاد است.

سوال؟؟؟

اگر گفته شود: این خطاب متوجه مکلف است از حیث حرجی که در تکلیف او وجود دارد و واقعاً طرف را در عسر و حرج قرار می‌دهد، پس ادله اطلاق ندارد و این مورد را شامل نمی‌شود.
می‌گوییم: که ادله نوعی اطلاق نسبت به این جا هم دارد و حداقل در بعضی موارد شامل می‌شود.
پس استدلال اول این شد که «ما جعلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّیْنِ مِنْ حَرَجٍ» (حج/ ۷۸)، اعم از حرجی در فعل او یا در متعلق فعل او و مخاطب او است.

استدلال دوم

استدلال دوم این است که ادله -همان طور که ظاهر کلمات فقها است- «ما جعلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّیْنِ مِنْ حَرَجٍ» (حج/ ۷۸) یعنی در کار خودت که حرجی است، الزامی نیست؛ اما وقتی کار تو در ارتباط با دیگری ایفاء حرج می‌کند، این مورد را رفع نمی‌کند.

تنقیح مناط قاعده عسر و حرج

استدلال دوم با عبارت دیگر این است که دلیل، لفظاً اطلاق ندارد که این مورد را شامل شود، ولی مناط قاعده عسر و حرج این جا را شامل می‌شود.
درست است که در این جا مری، در حرج قرار نمی‌گیرد، ولی دیگری در حرج قرار می‌گیرد و ادله اطلاقات لفظی، این تکلیف را از او رفع نمی‌کند. ولی با یک قرائتی گفته می‌شود مناطش در این جا هم هست و آن قرائن این است که مثلاً بچه بالغ است و باید عقائد و امثال این‌ها را یاد بگیرد، اما اگر در جایی برای او عسر و حرج دارد، اگر دلیل عسر و حرج تکلیف او را برداشت، این ملازم با این است که بگوییم بر توهم لازم نیست. این در واقع نوعی تنقیح مناطی می‌شود یا به عبارت دیگر حکم رفع حرج، شامل ایفاء در حرج هم می‌شود، وقتی که خود او مکلف نیست، پس به طریق اولی شما هم مکلف نیستید که این کار را انجام دهید.

[ارزیابی ۱] نظر گذاشت:

استدلال دوم

جواب تنقیح مناط

استدلال دوم، با عبارت فوق تامّ نیست. برای این که بعضی تکالیف الزامی وجود دارد که پدر و مادر یا مربی باید انجام دهد، ولی طرف اصلاً بالغ نیست و با این که بالغ نیست می‌گوید شما انجام بده. پس ملازمه‌ای نیست که اگر رفع حرج از خود متربی شد بگوییم از مربی هم این حکم برداشته می‌شود. شاهدش هم این است که یک احکام الزامی برای مربی و پدر و مادر نسبت به بچه ای که هنوز بالغ نیست وجود دارد. بنا براین معلوم می‌شود که رفع تکلیف از او، ملازم رفع تکلیف از مربی و پدر و مادر نیست و تلازمی در کار نیست.

سؤال؟؟؟

ادله رفع حرج فقط وجوب و الزام را برمی‌دارد. مثلاً اگر وضو گرفتن یا غسل حرجی باشد، اگر مکلف حرج را به جان خرید و انجام داد جایز است، بر خلاف ضرر که حرام می‌شود.

سؤال؟؟؟

مناسبات حکم و موضوع اقتضا می‌کند که نسبت به امر حرجی، تکلیفی نیست حتی اگر حرج در کار دیگری باشد و آن صرف ملازمه این که چون حرج، حکم را از متربی برداشته است و آن شخص الزامی ندارد؛ پس مربی هم الزام ندارد، کلیت ندارد. برای این که خیلی جاها قبل از تکلیف، متربی به این امر الزامی ندارد ولی پدر و مادر می‌توانند او را ملزم کنند و ملزم‌اند که کار را انجام دهند.

استثناء باب حرج

این دو استدلال، هر دو به ظاهر قابل جواب است؛ ولی با همه این‌ها باز ممکن است کسی در باب حرج به طور خاص بگوید که تنقیح مناط می‌شود؛ یعنی مناسبات حکم و موضوع می‌گوید که اگر تکلیفی که شما می‌خواهید انجام دهید موجب حرجی برای دیگری می‌شود، این تکلیف را برمی‌دارد مگر این که آن امر یک تکلیف بسیار مهمی باشد مثلاً عقائد و نماز است و چیزی است که ولو این که برای او سخت است که یاد بگیرد، ولی قوام زندگی او به این

است. در این جا لاجرح، تکلیف تربیت اعتقادی یا نماز او را بر نمی دارد ولو برای خود او حرجی است؛ منتهی این یک نوع ارتکاذ فقهی و عقلانی است که حتی اطلاق لاجرح را بر می دارد.

حاصل بحث

بنابراین حاصل بحث در حرج، این طور شد که اگر انجام فعل تربیتی، برای مربی حرج آور باشد، ادله لاجرح آن را هم شامل می شود و اگر برای او حرجی نیست؛ ولی عسر و حرج برای مربی ایجاد می کند، الغاء خصوصیت می شود؛ یعنی این هم مثل آن است و تکلیف برداشته می شود. اما در هر دو صورت، در امری مثل اصل ایمان و اعتقادات یا نماز و امثال این ها، حرجی هم باشند باید انجام دهد، این همان ارتکاذ فقهی و عقلانی است که نمی گذارد ادله اطلاقات این جا را شامل شود. چون اهمیتش فوق العاده بالا است.

پس تا این جا چهار اصل بیان شده است، یکی عدم تکلیف مربی به یک امر محال ذاتی، دوم عدم تکلیف مربی به امری که وقوعاً محال است، سوم عدم تکلیف مربی به چیزی که برای خود او حرجی است، چهارم عدم تکلیف مربی به امری که حرج آور است.

اصل عدم تکلیف به امر ضرری

اصل بعدی عدم تکلیف به امر ضرری است، اولاً آن جایی که اقدام به این عمل تربیتی، برای مربی ضرر دارد، ثانیاً این که دیگری را در ضرر قرار می دهد و به دیگری ضرر می زند که بنا بر یک نظر (لا ضرر ولا ضرار فی الاسلام)^۱ ضرر وارد کردن به دیگران، مطلقاً جایز نیست مگر این که این امر، یک تکلیف تربیتی اهمی باشد که انسان مطمئن است که در آن جا ولو ضرری هم ایجاد می کند، باید انجام دهد.

پس قاعده اول و دوم مربوط به امر محال است، قاعده سوم و چهارم مربوط به حرج است، قاعده پنجم و ششم هم مربوط به ضرر است، این ها قواعد فقهی است که به عنوان اصول تربیتی بر فعالیت های تربیتی و حاکم بر تربیت است و مبانی فقهی آن ها هم بیان شد.

^۱ - الکافی (ط - دارالحدیث)؛ ج ۱۰؛ ص ۴۸۴

اصل احتمال تأثیر

اصل هفتم احتمال تأثیر است. سؤال است که آیا باید در تکالیف الزامی و استحبابی که پدر و مادر یا مربیان دیگری دارند به این که احکام را یاد بدهند یا تأدیب کنند، این موارد، مقید به این قید است که احتمال تأثیر دهد یا این که در هر صورت باید این‌ها را انجام داد ولو احتمال تأثیر ندهد. یا مقید به اطمینان تأثیر است، یعنی این که می‌گوید احکام را به او یاد بده یا او را به نماز وادار یا عقائد را به او آموزش بده و تأدیب کن و امثال این‌ها، مقید به اطمینان تأثیر است یا به احتمال تأثیر است یا این که مقید به این‌ها نیست؟

این‌جا سه احتمال وجود دارد، یکی این که مقید به اطمینان است، دوم این که مقید به احتمال است، و سوم این که مقید به چیزی نیست، این‌جا دلیل خاصی نیست، ولی درباب امر به معروف و نهی از منکر دلیل خاص هست و البته در آن‌جا هم، همه دلیل خاص نیست و یک مقدار هم استنباط عقلی است که بیان می‌شود.

در ما نحن فیه، دلیل خاص نیست و ادله هم اطلاق دارد؛ یعنی همه آن ادله که مثلاً در رساله حقوق و در روایات مختلف هست که می‌گویند: قرآن و احکام را یاد بده و به نماز وادار، همه آن‌ها (چه الزامیات و چه استحبابیات) اطلاق دارد، می‌گویند: پدر و مادر باید این کار تربیتی را انجام دهند؛ اما مقید به احتمال تأثیر است نه اطمینان تأثیر، تقیدش هم تقید عقلانی است یعنی در واقع نوعی انصراف است. دلیل وقتی می‌گوید این کار را بکن و به او یاد بده، اگر او احتمال تأثیر نمی‌دهد و مطمئن است که هر چه قدر هم در این زمینه تلاش کند تأثیر ندارد، ظاهرش این است که ادله از این منصرف است. چون این که او را مکلف می‌کند، نفس عمل او، رجحان دارد ولو هیچ اثری نگذارد، احتمالش، منتفی نیست و این طور نیست که عقلاً تکلیف، قبیح باشد. چون ممکن است مصالحی در نفس اقدام او باشد؛ ولی عرف می‌گوید: وقتی که به شما گفته‌اند نهی از منکر و امر به معروف کن یا تربیت کن، این که شما به آن در قبال دیگران مأمور شدید، مقید به این است که طرف چیزی یاد بگیرد و اثری در او کند و الاً اگر یقین داری که اثری در او نمی‌کند و یاد نمی‌گیرد یا یقین داری که چنین تأدیبی پیدا نمی‌کند، ادله از این انصراف دارد.

سؤال؟؟؟

نفس اقدام، در حد اتمام حجّت است و بیش از آن نیست، امر به معروف و نهی از منکر هم که گفته شده است، مقید به احتمال تأثیر است.

مثلاً شارع که می‌گوید: نهی از منکر و امر به معروف کن، ظاهرش این است که منصرف به جایی است که احتمال تأثیر دهد، منتهی دلیل خاصی نیست که بگوید احتمال تأثیر دهد، این احتمال تأثیر، نوعی ارتکاز عقلانی و انصراف عقلانی است؛ یعنی در حد اتمام حجت، لازم است و ظاهر ادله آن‌ها این است که اتمام حجت، خودش، یک عنوانی است برای این که «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنِ بَيْتِهِ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنِ بَيْتِهِ»^۲ یعنی این قاعده‌ای است که از قرآن استفاده می‌شود که خداوند ارسال رسل و تبلیغ و مأموریت تبلیغی که انبیا دارند برای این است که «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنِ بَيْتِهِ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنِ بَيْتِهِ»^۳ و اگر آن وظیفه تربیتی، آموزش است، برای این که او آگاهی پیدا نماید، در این جا ولو احتمال تأثیر هم ندهد لازم است که اقدام نماید؛ یعنی ادله از این منصرف نیست و اطلاق دارد. برای این که او آگاهی لازم را داشته باشد و لذا در فعالیت‌های آموزشی مربی برای اتمام حجت، آموزش لازم است، اما در فعالیت‌های غیر آموزشی مثلاً مربی را وادار نماید، باید احتمال تأثیر باشد و اگر احتمال تأثیر نباشد، لازم نیست. بنابراین تکالیف تربیتی، مقید به احتمال تأثیر است مگر در آن جاهایی که جنبه آموزشی دارد و در حد اتمام حجت است که در آن جاها، ادله اطلاق دارد، چه پدر و مادر و چه غیر پدر و مادر، فرقی در این جا وجود ندارد.

سؤال؟؟؟

در تربیت امور دینی، نفس اقدام، لازم است؛ یعنی اطلاق ادله، محکّم است. زیرا وقتی ادله می‌گوید: این کار را بکن، اطلاق دارد؛ یعنی یک گوشه اش، انصراف به احتمال تأثیر دارد؛ منتهی نه در جایی که اتمام حجت می‌کند.

مراحل تربیت

رعایت مراحل تربیت، مشمول یکی از همین قواعد فوق می‌شود، این که می‌گوید: مراحل تربیت را رعایت کن، ظرفیت‌های مربی را به لحاظ سنی و رشد او مورد توجه قرار بده، این در اصل امر درستی است و به یکی از همین قواعد برمی‌گردد؛ یعنی اگر در این مرحله از رشد، بخواهد این کار را انجام دهد ممکن است که برای او وقوعاً امر محالی باشد و یا حرجی باشد و یا ضرری باشد که دیگر مکلف به آن

^۲ - توحید المفضل ؛ ص ۱۶۶

^۳ - همان

نیست؛ اما اگر این طور نباشد، طبعاً مشکلی ندارد. و لذا رعایت مراحل، در واقع به یکی از همان قواعد قبلی برمی گردد. تفاوت های فردی هم همین طور است.

مراحل: آن ظرفیت هایی است که در طول سنین رشد برای شخص پیدا می شود.

تفاوت های فردی: این است که کار به مراحل رشد ندارد و در یک مرحله رشد، این بچه با آن بچه به لحاظ ضریب هوشی و توانایی های ذهنی و عاطفی و شخصیتی فرق می کند.

آیا در فعالیت های تربیتی، این موارد را باید در نظر داشت؟ بله اگر برای او یک امر محالی است یا حرجی و یا ضرری است، ادله آن را برمی دارد.

سؤال؟؟؟

قواعد اصلی فقهی، در تعلیم و تربیت، باید با همین مدل فقهی باشد؛ یعنی مبانی تعلیم و تربیت هم، باید مثل مبانی فقهی باشد؛ بنا براین باید این هفت اصل را به عنوان قواعد کلی در نظر گرفت، و در زیر مجموعه این قواعد، اصول دیگری را نیز درآورد. مثلاً یکی رعایت مراحل است، دیگری رعایت تفاوت های فردی است، سومی رعایت شرایط اجتماعی و محیطی است، منتهی همه این موارد در زیرمجموعه هفت قاعده اصلی قرار می گیرد، یا اصل رعایت تدریج که گاهی در این قواعد آمده است. این ها اموری است که در تعلیم و تربیت جدید هم به این ها اشاره شده است.

نتیجه گیری

حاصل مباحث در دو سه جلسه، این شد که هفت قاعده اصلی فقهی هست و قواعد و اصولی هم مثل تفاوت ها و شرایط محیطی و شرایط رشد سنی و مراحل سنی هم مشمول همان قواعد می شود و تکالیف تربیتی، در چارچوب آن ها مقید می شود.

سؤال؟؟؟

مثلاً به صورت خاص «نُكَلِّمُ النَّاسَ عَلَىٰ قَدْرِ عُقُولِهِمْ»^۴ هست که می‌گوید توانایی‌های او را در نظر بگیر یا روایات خاصی هم هست. مثلاً در تبلیغ تشیع می‌فرماید: اگر مشکلی نباشد، انجام دهد و سهل می‌گیرد یا می‌فرماید: شرایط محیطی و ... را در نظر بگیر، یک سری شواهدی را می‌توان در روایات پیدا کرد که مطابق همین ضوابط کلی است که بیان شد. یا مثلاً راجع به بحث دعوت به تشیع می‌گوید: که ما همسایگانی داریم «نَدْعُوهُمْ إِلَىٰ هَذَا الْأَمْرِ»^۵، آیا این‌ها را به تشیع فرا بخوانم؟ حضرت می‌فرمایند: که ببین اوضاع چطور است؟، اگر مشکلی برایت به وجود نمی‌آورد، انجام بده؛ یعنی در واقع ظاهرش، احتمال تأثیر و عدم ضرر است. یا در احکام معارف دشوار می‌فرماید: «إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ»^۶ که می‌فرماید: بعضی از چیزها را به همه نگویند؛ چون طرف نمی‌تواند تحمل کند، یعنی ممکن است آثار سوئی بر آن مترتب شود ولو این که امر درستی است؛ یعنی یک ضرر ایجاد می‌کند.

اصل عدم وجود پیامدهای مخرب

گاهی اقدام تربیتی یا تبلیغی، پیامدهای مخربی از باب تراحم دارد؛ یعنی اگر کسی این امر را در آن جا تبلیغ کند، یک ضرر بیشتری وارد می‌شود، این هم یک اصل است که باید بر آن هفت اصل افزود، یعنی در جایی که یک فعالیت تبلیغی یا تربیتی، موجب یک زیان اجتماعی است یا آثار سوئی ایجاد می‌کند، مثلاً اگر این حرف را الان بزند، موجب می‌شود که مردم از دین‌گريزان شوند ولو این که بیان احکام است و باید گفت؛ اما چون پیامدهای بدتری دارد و موجب می‌شود که از اصل دین زده شوند می‌گوید: لازم نیست این را بگویی؛ البته این استدلال با عناوین ثانوی است؛ ولذا این هشت اصل، قواعد کلان می‌شود، و ذیلش رعایت مراحل و شرایط محیطی و تدریج و تفاوت‌های فردی قرار می‌گیرد.

در مقام تبلیغ یا دعوت یا تربیت (چه عمومی و چه نسبت به فرزندان)، اگر اقدام به تربیت در این محدوده، موجب ضرر بالاتر دینی شود؛ یعنی اگر مریی بخواهد چنین چیزی را الان اقدام نماید، مریی از

^۴ - المحاسن ؛ ج ۱ ؛ ص ۱۹۵

^۵ - مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل ؛ ج ۱۲ ؛ ص ۲۴۵

^۶ - الأصول الستة عشر (ط - دار الشیخری) ؛ المتن ؛ ص ۶۵

دین بیرون می‌رود، در این‌جا اقدام لازم نیست و باید اهمّ و مهمّ نماید. بنابراین آن ضرر از ضررهای فردی است که دلیل لا ضرر آن را برمی‌دارد، پس این یک بحث اجتماعی است. پس در مجموع هشت قاعده کلی بیان شد که چند اصل در زیرمجموعه این قواعد بود، که از نظر فقهی، تکلیف و وضعش نسبتاً مشخص شد.

و صلّی الله علی محمد و آل محمد

[ارزیابی ۱۲] نظر گذاشت:

جناب آقای پورفلاحیان!

با عرض سلام و خسته:

رعایت موارد زیر به زیباتر شدن کار شما کمک می‌کند:

۱. رعایت فاصله و نیم‌فاصله؛

۲. اعراب‌گذاری آیات و روایات؛

۳. آدرس آیات در انتهای خود آیه و روایات در پاورقی نه در انتهای متن؛

۴. شفاف‌سازی در مورد متونی که داخل پارتیز نوشته شده است.

موارد رنگی شده به عنوان نمونه مشخص شده‌اند و لازم است تمامی متن،

طبق نمونه مورد بازنگری قرار بگیرد.

با تشکر - ارزیاب مؤسسه اشراق و عرفان